الحمد للّه الّذی کشف الظّلام و محی الغمام و کشف الحجاب…

حضرت عبدالبهاء

Original English



## ٢٠٦

الحمد للّه الّذی کشف الظّلام و محی الغمام و کشف الحجاب و ازال النّقاب فلاحت انواره و شاعت آثاره و ظهرت اسراره و فاضت سحائبه فحملت ارض الوجود بفيضه و سيبه و طيّب صيّبه و اهتزّت و ربت و انبتت رياحين العرفان و سنابل خضر الأيقان و تعطّرت الآفاق بنفحات قدسه العابقه علی الجهات.

و التّحيّة و البهآء و الثّنآء و الصّلوة علی الحقائق الرّحمانيّه و الشّقائق الرّبّانيّة الّتی نمت و نبتت من ذلک الفيض العظيم و السّيل الّذی انهدر کالبحر المتلاطم المتدافق بالموج الکريم و التّيّار المرتفع الی الأوج الرّفيع.

الهی الهی لک الحمد بما اوقدت نار محبّتک الرّبّانيّة فی قطب الأمکان فی الشّجرة المبارکة الّتی لا شرقيّة و لا غربيّة و تسعّرت و تلظّت و التهبت حتّی بلغ لهيبها الی الملأ الأعلی و بذلک اقتبسوا الحقائق النّورانيّة من نار الهدی و قالوا انّنا آنسنا من جانب الطّور ناراً الهی الهی زد کلّ يوم فی لهيبها و اجيجها حتّی يحرّک الأکوان زفيرها ای ربّ اضرم نار محبّتک فی القلوب و انفخ روح معرفتک فی النّفوس و اشرح بآيات توحيدک الصّدور و احی من فی القبور و نبّه اصحاب الغرور و عمّم السّرور و الحبور و انزل الماء الطّهور و ادر کأساً مزاجها کافور فی محفل التّجلی و الظّهور.

انّک انت المعطی الباذل الغفور و انّک انت الرّحمن الرّحيم

ای احبّای الهی جام صهباء رحمانی سرشار است و بزم ميثاق الهی پرانوار صبح موهبت ميدمد و نسيم عنايت ميوزد و مژده الطاف از ملکوت غيب ميرسد بهار روحانی خيمه در قطب گلشن زده و باد صبا از سبای رحمانی مشام روحانيان را معطّر نموده بلبل معانی آغاز غزلخوانی کرده و غنچه‌های معنوی در نهايت طراوت و لطافت شکفته مرغان چمن مطرب انجمن گشته و بابدع الحان و احسن انغام بآهنگ ملأ اعلی بانگ يا طوبی و يا بشری بلند کرده و صلای سر خوشی بر باده نوشان جنّت ابهی زده با اين فصاحت بيان و بلاغت تبيان بر شاخسار رحمانيّت گلبنگ تقديس ميزند تا افسردگان باديه غفلت و پژمردگان وادی فترت بجوش و حرکت آيند و در جشن عيش و عشرت حضرت احديّت حاضر شوند.

الحمد للّه آوازه امر اللّه شرق و غرب را احاطه نموده و صيت عظمت جمال ابهی جنوب و شمال را بحرکت آورده آهنگ تقديس است که از اقليم امريک بلند است و نعرهء يا بهاء الأبهی است که از دور و نزديک متواصل بملأ اعلی شرق منوّر است غرب معطّر است جهان معنبر است نفحات بقعهء مبارکه مسک اذفر است عنقريب ملاحظه مينمائيد که اقاليم تاريک روشن گشته و کشور اروپ و افريک گلبن و گلشن شده.

ولی چون آغاز طلوع اين مهر تابان از افق ايران بود و از آن خاور بباختر اشراق فرمود آرزوی دل و جان چنان است که شعله آتش عشق در آن خطّه و ديار شديدتر باشد و نورانيّت امر مبارک پديدترولولهء امر اللّه غلغله در ارکان کشور اندازد و روحانيّت کلمة اللّه چنان جلوه نمايد که آن اقليم مرکز صلح و صلاح گردد و راستی و آشتی و مهر و وفا يعنی ايران سبب حيات جاودان جهان گردد و علم صلح عمومی و امان و روحانيّت محضه در قطب امکان بر افرازد .

ای احبّای الهی الحمد للّه امر الهی در دوره بهائی روحانيّت محضه است تعلّق بعالم جسمانی ندارد نه جنگ و جدال است و نه ننگ و وبال نه نزاع با امم است و نه پرخاش باقبائل و ملل جيشش محبّت اللّه است و عيشش صهباء معرفت اللّه جنگش بيان حقيقت است و جهادش با نفس امّاره بدطينت مظلوميّت کبری غالبيّت است و محويّت و فنا عزّت ابديّه باری روحانيّت اندر روحانيت است تا توانيد خاطر موری نيازاريد چه جای انسان و تا ممکن سر ماری مکوبيد تا چه رسد بمردمان.

همّت بر آن بگماريد که سبب حيات و بقا و سرور و فرح و راحت و آسايش جهانيان گرديد خواه آشنا و خواه بيگانه خواه مخالف و خواه موافق نظر بپاکی گهر و يا ناپاکی بشر ننمائيد بلکه نظر برحمت عامّه خداوند اکبر فرمائيد که پرتو عنايتش جهان و جهانيان را احاطه نموده و فيض نعمتش عارفان و جاهلان را مستغرق فرموده بيگانه مانند آشنای يگانه برخوان انعامش حاضر و منکر و مدبر مانند مقبل از دريای الطافش مغترف.

احبّای الهی بايد مظاهر رحمت عامّه باشند و مطالع فيض خاص مانند آفتاب بر گلشن و گلخن هر دو بتابند و بمثابه ابر نيسان بر گل و خار هر دو ببارند جز مهر و وفا نجويند و طريق جفا نپويند و غير از راز صلح و صفا نگويند اينست صفت راستان و اينست نشانه بنده آستان.

جمال ابهی روحی لأحبّائه الفدا تحمّل مصائب کبری فرمود و بلايای بی‌منتها دمی نياسود و نفسی براحت برنياورد آواره کوه و هامون گشت و سرگون قلاع و سجون شد حصير ذلّت کبری را سرير عزّت ابديّه شمرد و زنجير و اغلال را طوق عزّت و استقلال يافت شب و روز در تحت تهديد شمشير بود و حاضر صعود بر صليب تا اين جهان را روحانيّت بخشد و بسنوحات رحمانيّت بيارايد و جهان بياسايد نزاع و جدال از ميان برخيزد و سيف و سنان بدل بروح و ريحان گردد و جنگ و عدوان منقلب بمحبّت و امان يعنی ميدان جيش و طيش مبدّل بعشرت و عيش گردد و ساحت رزم خونريز بزم مشک بيز شود جنگ ننگ گردد و حرب و ضرب بمثابه جرب منفور قبائل و امم شود صلح عمومی در قطب عالم خيمه بر افرازد و بنياد حرب و قتال از بن براندازد.

پس بايد احبّای الهی اين درخت اميد را از جويبار همّت آبياری کنند و به نشو و نمايش پردازند در هر اقليم که مقيمند با قلب سليم يار و نديم قريب و بعيد گردند و با خلق و خوئی چون بهشت برين ترويج دين و آئين رحمانی نمايند ابداً آزرده نگردند افسرده نشوند پژمرده ننشينند آنچه جفا بيشتر بينند وفا بيشتر نمايند و هر چه بلا و عذاب زيادتر کشند جام عطا بيشتر بخشند اين است روح هيکل عالم و اين است نور تابنده در قلب عالم و ماعدای اين لا ينبغی لعبوديّة عتبة ربّ العالمين.

ای احبّای الهی آفتاب حقيقت از افق غيب تابنده و درخشنده فرصت غنيمت شمريد مانند سرو روان در اين جويبارنشو و نما نمائيد و سر برافرازيد تمتّع من شميم عرار نجد فما بعد العشيّة من عرار …

ای احبّای الهی المنّة للّه که علم مبين عهد و پيمان آناً فآناً بلندتر گشته و درفش غلّ و غش معکوس و منکوس گشته چنان زلزله بر ارکان ظلوم و جهول افتاده که مانند قبر مطمور شده و مانند خفاش کور در زاويه گور خزيده و از آن سوراخ گاه گاهی بمثابه وحوش فريادی بر آرند سبحان اللّه ظلمت چگونه مقاومت نور منير نمايد و حبال سحر چگونه متانت ثعبان مبين بنمايد و اذا هی تلقف ما هم يؤفکون افسوس که خود را بافسانه افسون نمودند و بهوسی بی‌نفس کردند عزّت ابديّه را فدای نخوت بشريّه نمودند و بزرگواری دو جهانرا قربان نفس امّاره نمودند هذا ما اخبرناکم به فسوف ترون المجانين فی خسران مبين .

ربّ و رجائی ايّد احبّائک علی الثّبوت علی ميثاقک العظيم و الأستقامة فی امرک المبين و العمل بما امرتهم فی کتابک المنير حتّی يکونوا اعلام الهدی و سرج الملأ الأعلی و ينابيع الحکمة الکبری و نجوم الهدی فی افق العلی

انّک انت القویّ المقتدر القدير \*